

# بحثی دربارهٔ روایات جواز تبدیل مترادفات قرآن

علیرضا مؤذن

## چکیده

در بین روایات موجود در عامه کتب معتبر روایی، مواردی وجود دارد که در خلال آنها نوعی جواز به تغییر کلمات قرآن دیده می‌شود. این روایت‌ها مستمسک خوبی شده است تا برخی دشمنان، و بخصوص بعضی از مستشرقان، خطرناک‌ترین حملات خود را متوجه متن و نص قرآن کریم کنند. آن روایات براین‌اند که می‌توان مترادفات قرآن را، مادامی که عذابی به رحمت و یا رحمتی به عذاب مبدل نشده باشد، تغییر داد.

کوشش نویسنده مقاله، بیان، شرح، تحلیل و تأثیر این‌گونه روایات در تاریخ علم قرائت است. لذا در ابتدا فهرست و محتوای مطالب این روایات خواهد آمد و سپس میزان آسیب‌زایی این نظریه از قول صبحی صالح، دانشمند بزرگ معاصر اهل سنت، نقل می‌شود. آن‌گاه به این نکته پرداخته خواهد شد که جملهٔ روایات مزبور، بیشتر متوجه فصاحت و بلاغت قرآن

— به عنوان یکی از برجسته‌ترین وجوه اعجاز آن — است. بیان قاعدهٔ اساسی نبودن مترادف در زبان، گام بعدی است که با ذکر مثالی این قاعده تأکید می‌شود. سپس در پایان، موضوع تبدیل صفات به یکدیگر و تأثیر قطعی تغییر معنا به واسطهٔ تغییر صفات در کلام روشن خواهد شد.

از نظر تاریخی، مواجههٔ شدید پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با عبداللّه بن سعد ابی سرح می‌تواند نشانگر میزان خطر عقیدهٔ تبدیل مترادفات و دست‌درازی به ساحت مقدس کلام‌الله مجید باشد.

بررسی رایانه‌ای قرآن کریم در زمینهٔ دقت اعجاب‌انگیز آفرینش در انتخاب کلمات، به مثابهٔ تیر خلاصی به پیکر اعتقاد به جواز تبدیل مترادفات است؛ عقیده‌ای که صرفاً در کتاب‌ها ادعا شده و هیچ مسلمانی تاکنون جرأت اجرای آن را نداشته است.

#### مقدمه

قرآن کریم یکی از دو میراث بزرگ نبوت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و یکی از دو حلقهٔ واسطهٔ بین خلق و خالق، و دستورنامهٔ هدایت و رستگاری بشر است.

مصحف آسمانی، آبشار زندگی بخش الهی است که از مبدأ قدس ربوبی نازل شده است و بشریت را تا اوج کمال، عروج می‌بخشد. قرآن، صدای خداوند در فراخنای هستی و معجزهٔ جاوید پیامبر بزرگوار اسلام است. جاذبهٔ معنوی، معارف الهی، ابعاد بلاغی و ادبی و قوانین راهگشای آن، میلیون‌ها فطرت پاک و قلب مستعد را در طول تاریخ مجذوب خویش نموده و هزاران انقلاب درونی و برونی و جهاد و نظام و نیرو آفریده است.

قرآن مستقیم‌ترین راه سعادت انسان است که خداوند متعال ترسیم فرموده، و به دست پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت (علیهم‌السلام)، به

عنوان مفسران راستین و راسخان در علم، به جهانیان عرضه داشته و هر کسی در حد توان و تلاش و طهارت خویش از انوار ملکوتی آن بهره گرفته است. با این وصف طبیعی است که کتاب سعادت انسان، آماج شدیدترین حملات و تهدیدهای شیطان و شیطان صفتان قرار گیرد. یکی از باب‌هایی که (به تعبیر برخی روایات «دشمنان خدا»)<sup>۱</sup> در صدد تخریب متن قرآن برآمده‌اند، ایجاد قراءات جدید برای آن و تبدیل کلمات مقدس کتاب خدا به کلماتی دیگر بوده است آن‌هم به بهانه اینکه با این عمل، عذابی به رحمت و رحمتی به عذاب مبدل نمی‌شود.

به تعبیر بسیاری از دانشمندان، یکی از جدی‌ترین حملاتی که به متن و نص قرآنی روا داشته شده است، از راه روایاتی بود که نوعی جواز به تغییر متن قرآن در آنها دیده می‌شود و سعی ما بر این است که در اینجا به بیان و شرح و تحلیل و تأثیر برخی از این روایت‌ها بپردازیم.

### شرح و بیان روایات

درباره این موضوع، روایاتی در معتبرترین کتب اهل سنت نقل شده است که به بخشی از آنها فهرستوار اشاره می‌کنیم.

۱. در مسند احمد بن حنبل و تفسیر طبری از ابی بکر روایتی بدین مضمون نقل شده است که:

«أن جبریل (ع) قال یا محمد! أقرأ القرآن علی حرفٍ. قال میکائیل.

۱. فضیل بن یسار قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: ان الناس یقولون: ان القرآن نزل علی سبعمه أحرف، فقال: «کذبوا اعداء الله ولكن نزل علی حرف واحد من عند الواحد.» (فضیل بن یسار گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مردم می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است. حضرتش فرمود: «دشمنان خدا دروغ می‌گویند. قرآن بر یک حرف نازل شده و انزال کننده آن هم یکی است.») (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۰، حدیث ۱۳، «فضل القرآن»، باب النوادر.)

إِسْتَزِدُّهُ، حَتَّى بَلَغَ سَبْعَةَ أَحْرُفٍ، قَالَ: كُلُّ شَافٍ كَافٍ، مَا لَمْ تَخْتَمِ آيَةَ عَذَابٍ بِرَحْمَةٍ، وَآيَةَ رَحْمَةٍ بِعَذَابٍ، نَحْوَ قَوْلِكَ: تَعَالَى وَاقْبَلْ وَهَلَمْ وَإِذْهَبْ وَأَسْرِعْ وَعَجِّلْ.»

«جبرئیل به پیامبر گفت: قرآن را بر یک حرف بخوان و میکائیل گفت: قرآن را بر دو حرف بخوان و سپس افزود که بر سه حرف بخوان و... تا گفتم: بر هفت حرف بخوان. پس از آن گفتم: اینها همه شافی و کافی هستند، مادامی که آیه عذاب به رحمت یا به عکس تبدیل نگردد. و برای تأکید مطلب نیز مثالی بیان گردید: مثل هلم و تعال و اقبل به معنای بیا.»<sup>۱</sup>

۲. در روایت دیگری در تفسیر طبری آمده است:

«قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ عُمَرَ فَغَيَّرَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: لَقَدْ قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيَّ. فَاخْتَصَمَا عِنْدَ النَّبِيِّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَلَمْ تَقْرَأْ آيَةَ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: بَلَى. فَوَقَعَ فِي صَدْرِ عُمَرَ شَيْءٌ. فَعَرَفَ النَّبِيُّ (ص) ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، قَالَ فَضْرِبْ صَدْرَهُ وَ قَالَ: أَبْعِدْ شَيْطَانًا، قَالَهَا ثَلَاثًا. ثُمَّ قَالَ: يَا عَمْرُ! إِنَّ الْقُرْآنَ كُلَّهُ صَوَابٌ مَا لَمْ تَجْعَلْ رَحْمَةً عَذَابًا أَوْ عَذَابًا رَحْمَةً.»<sup>۲</sup>

۳. سپس در روایت بعدی اضافه می نماید: «أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، كُلُّهَا شَافٍ كَافٍ.»<sup>۳</sup>

۴. از ابوهریره نیز روایات مختلفی در این باره نقل شده است که از آن جمله به این موارد اشاره می شود:

«قال ابوهريره: قال رسول الله: انزل القرآن على سبعة احرف، عليمًا حكيمًا، غفورًا رحيمًا.»<sup>۴</sup>

۵. در روایت دیگری نیز چنین نقل می کند:

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، صص ۴۱ و ۵۰؛ جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۱۴.

۲. جامع البيان، ج ۱، صص ۱۰-۱۱. ۳. همان جا.

۴. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۲؛ جامع البيان، ج ۱، ص ۹.

«ان هذا القرآن انزل على سبعة احرف فأقروا ولا حرج ولكن لا تختموا  
ذكر رحمة بعذاب ولا ذكر عذاب برحمة»<sup>۱</sup>

۶. همچنین در روایت دیگری به نقل از ابی بن کعب آمده است:

«ليس منها الا شافٍ وكافٍ. ان قلت: سمياً عليماً، عزيزاً حكيماً، مالم  
تختم آية عذاب برحمة او آية رحمة بعذاب»<sup>۲</sup>

۷. باز در مسند احمد، از ابی بن کعب منقول است:

«قَرَأْتُ آيَةَ وَ قَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ خِلَافَهَا. فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ، فَقُلْتُ: أَلَمْ تُقَرِّئْنِي آيَةَ  
كَذَا وَ كَذَا؟

قال: بلى.

فقال ابنُ مسعود: أَلَمْ تُقَرِّئْنِيهَا كَذَا وَ كَذَا؟

قال: بلى! كلاكما محسن مجمل.

قال: فقلت له، فَضَرَبَ صَدْرِي، فقال يا ابى بن كعب انى قرأت القرآن،  
فقبل لى: على حرف او على حرفين، قال: فقال الملك الذى معى: على  
حرفين: فقلت: على حرفين؟ فقال على حرفين او ثلاثة و استمرت المحاوره  
حتى بلغ سبعة احرف، ليس منها الا شافٍ كافٍ.

ان قلت: غفوراً رحيماً، أو قلت: سمياً عليماً، أو عليماً سمياً، فالله  
كذلك، مالم تختم آية عذاب برحمة أو آية رحمة بعذاب»<sup>۳</sup>

۸. همچنین از ابن مسعود نقل شده است:

«من قرائت قراء را شنیدم و آنان را در قرائت نزدیک به یکدیگر دیدم.  
شما نیز قرآن را همان طور که آموختید بخوانید و فرقی بین هلم و تعال  
نیست»<sup>۴</sup>

۱. جامع البيان، ج ۱، ص ۱۵. ۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۷۶، حدیث ۱۴۴۸.  
۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۲۴.  
۴. آموزش علوم قرآن، ص ۱۱۲. (به نقل از: معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۹۳، شماره ۳۳).

۹. ابن مسعود به مردی غیر عرب قرآن می آموخت که نمی توانست کلمه «الایم» از آیه «ان شجرة زقوم طعام الایم» را درست ادا کند و به جای آن می گفت: «الیتیم» ابن مسعود به وی گفت به جای «طعام الایم» بگوید «طعام الفاجر». هم او گفته است: مانعی ندارد که در قرآن به جای «الحکیم» بگوییم «العلیم»، و وی حتی آیه رحمت را به جای آیه عذاب می گذاشت!<sup>۱</sup>

۱۰. باز از او نقل است که کلمه «الیاس» را به «ادریس» تغییر می داد و به این صورت می خواند: «سلام علی ادریس».<sup>۲</sup> از موارد دیگری که به وی نسبت داده اند این است که به جای «او یکون لک بیت من زخرف»، می خواند: «او یکون لک بیت من ذهب»<sup>۳</sup> و به جای «العهن المنفوش»، قرائت می کرد: «الصوف المنفوش»<sup>۴</sup> و نیز «انی نذرت للرحمان صوما» را به صورت «انی نذرت للرحمن صمنا» می خواند.<sup>۵</sup>

۱۱. مشابه موارد فوق را از ابی بن کعب نیز نقل کرده اند. مثلاً آمده است که وی «مشوافیه» را در آیه «کلما اضاء لهم مشوافیه»، به صورت «مروافیه» و یا «سعوافیه» می خواند.<sup>۶</sup> نیز معتقد بود فرقی نمی کند که «غفوراً رحیماً» خوانده می شود یا «سمیماً علیماً» و یا «علیماً سمیماً»؛ مادام که آیه عذابی به آیه رحمت و یا آیه رحمتی به آیه عذاب تبدیل نشود.<sup>۷</sup>

۱۲. گویند عمر بن خطاب آیه «فاسعوا الی ذکر الله» را به صورت «فامضوا الی ذکر الله» می خواند و مالک بن انس آن را درست می دانست. مالک

۱. همان. (به نقل از: تفسیر رازی، ج ۲، ص ۲۱۳).  
 ۲. جامع البیان، ج ۲۳، ص ۹۶.  
 ۳. همان جا.  
 ۴. آموزش علوم قرآن، ص ۱۱۲. (به نقل از: تأویل مشکل القرآن، ص ۱۹).  
 ۵. همان. (به نقل از: تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۴۰).  
 ۶. الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۴۷.  
 ۷. مقدمه تفسیر شبیر، به قلم علامه بلاغی، ص ۲۰. (به نقل از: کنز العمال).

همچنین «اقوم قیلا» را در آیه «ان ناشئة اللیل هی اشد و طا و اقوم قیلا»، به صورت «اصوب قیلا» قرائت می‌کرد. وقتی برخی بر او ایراد کردند، گفت: «اقوم» و «اصوب» و «اهدی» هر سه بر یک معنا است و فرقی ندارد.<sup>۱</sup> مطالب فوق، نمونه‌هایی از منقولات و روایاتی است که بخصوص در منابع اهل سنت درباره جواز تبدیل مترادفات وجود دارد. اکنون به بررسی مفاد و نتایج خطرناک حاصل از این قبیل منقولات می‌پردازیم.

### آسیب‌زاترین و فاسدترین نظریه

این‌گونه روایات، دستاویزی برای معاندان و دشمنان اسلام، بخصوص برای بسیاری از مستشرقان، شده است تا از طریق تمسک به آنها به دنبال ضربه زدن به مبانی فکری اسلام باشند.

در اهمیت موضوع و خطرناک بودن اعتقاد به جواز تبدیل مترادفات در قرآن، دکتر صبحی صالح، دانشمند معاصر اهل سنت، آنجا که بحث در بیان معنای احادیث سبعة احرف است، به مناسبت چنین می‌نویسد:

«... از همه اینها خطرناک‌تر و زیانبارتر، دسته‌گلی است که بعضی از بزرگان مفسران، البته از روی حسن نیت، به آب داده‌اند و راه را برای شبهه‌پراکنی خاورشناسان و مسلمانان سست‌ایمان باز کرده‌اند. این مشکل بزرگ از آنجا تکوین یافته است که این عده از دانشمندان گفته‌اند: مراد از احرف سبعة، منحصرأً، هفت وجه از کلمات مترادف، یعنی در لفظ متفاوت و در معنا یکسان، است. مانند: قبل، هلم، تعال (= بیا)؛ عجل، اسرع (= بشتاب)؛ انظر، اخر، امهل (= فرصت بده).»

وی چنین ادامه می‌دهد:

۱. پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی، ص ۷۸.

«... شاید ظاهر عبارات تفسیر طبری، آشکارا این مطلب را برساند. [وقتی که] طبری به سخن پیغمبر اکرم خطاب به عمر بن خطاب استشهاد می‌کند که فرموده است: «یا عمر! ان القرآن کله صواب مالم تجعل رحمة عذابا، و عذابا رحمة» [ای عمر! همه قرآن - هر طور که بخوانی - درست است، مادامی که رحمتی را به عذاب و عذابی را به رحمت مبدل نسازی]، با این ترتیب از خاورشناسان چه انتظاری می‌توان داشت جز اینکه این مطلب را دستاویز قرار دهند و مانند کسی که گمشده‌اش را پیدا کرده باشد، فریاد برآورند.»

صبحی صالح دردمندانه چنین ادامه می‌دهد:

«... نظریه قرائت قرآن بر مبنای معانی و مفاهیم آیات و کلمات لاجرم خطرناک‌ترین نظریه در فرهنگ اسلامی بوده است. زیرا متن قرآن را درست در اختیار هوا و هوس هرکس و ناکسی قرار داده است تا هر طور که دلخواه او است آن را تغییر دهد.»<sup>۱</sup>

تبدیل مترادفات، وسیله‌ای برای حمله به اعجاز بلاغی قرآن

همان‌طور که اشاره شد، از نظر محققان اندیشمند، تبدیل کلمات قرآن عقیده‌ای است فاسد، و از این رو قاطبه مسلمانان در طول تاریخ این عقیده را رد کرده‌اند. زیرا هر کلمه‌ای در جمله و یا آیه، جایگاه خاص خود را دارد که واژه دیگری با آن وضع تناسب ندارد، ولو آنکه مترادف آن باشد، چه رسد به کلمه‌ای غیر مترادف. مثلاً به جای «العلیم الحکیم» نمی‌توان «الغفور الرحیم» را گذاشت، زیرا مورد استعمال این دو مختلف است.

همچنین است دیگر کلمات مترادف که هریک از آنها جایگاه ویژه خود را دارا است و چنانچه متکلم همه موارد را به دقت رعایت کند، سخن او بدیع

۱. مباحثی در علوم قرآن، ص ۱۶۷.



خواهد شد؛ و از همین جا است که فصیح از غیر فصیح باز شناخته می شود. قرآن کریم نیز از این جهت در حد اعجاز است و حد تعیین مواضع کلمات متناسب در آن، برتر از محدوده توانایی فصیحی عرب است، و از همین روی آنان در مقابل فصاحت و بلاغت معجزه آسای قرآن خاضع شده و به آن اعتراف کرده اند.

مرحوم آیت الله العظمی خوئی در این باره می گوید:

«... موضوع جواز تبدیل کلمات قرآن به کلماتی مترادف، موجب ویرانی اساس قرآن است که معجزه ای است ابدی، و دلیلی است بر تمامی بشریت، و هیچ عاقلی در این شک ندارد که این روش عدم اعتنا به شأن و موقعیت قرآن، و موجب مهجور شدن آن است. آیا برای هیچ عاقلی قابل تصور است که پیامبر اجازه داده باشد که کسی (با تبدیل کلمات آن با مترادفشان به نحوی که عذاب و رحمت به یکدیگر تبدیل نشده باشد) سوره یس را مثلاً به این نحو بخواند:

(یس و الذکر العظیم! انک لمن الانبیاء! علی طریق سوی! انزال الحمید الکریم! لتخوف قوما ما خوف اسلافهم فهم ساهون!)

آیا هیچ کس چنین تغییر و تبدیلی را در کلمات قرآن تأیید می کند؟ به راستی که این بهتان است.»<sup>۱</sup>

#### عدم وجود مترادفات در زبان

علاوه بر آنچه بیان شد، این اصل در بین علمای اهل ادب و زبان شناسان قطعی است که هیچ دو واژه ای در زبان مترادف نیستند. با بررسی کتب لغت، مشاهده می کنیم که علمای این فن سعی وافری داشته اند تا تفاوت های

۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، صص ۱۹۷-۱۹۸.

کلمات را از یکدیگر بازشناسند. مثلاً ابی هلال عسکری در کتاب خود کلمات «سؤال، استخبار، استفهام»؛ «مستقیم، صحیح، صواب»؛ «لحن، خطاء، خطا»؛ و «علم، معرفت، ادراک، وجدان» را بررسی کرده و تفاوت‌های آنها را روشن نموده است.<sup>۱</sup>

همچنین زرکشی در کتاب معروفش، البرهان، به بررسی اختلافات معنایی میان این واژه‌ها می‌پردازد: «خوف، خشیه»؛ «السبیل، الطریق»؛ «جاء، اتی»؛ «فعل، عمل»؛ «قعد، جلس»؛ «کمل، تم».<sup>۲</sup>

در این بحث دانشمندان قدیم لغت‌شناس و علمای کنونی زبان‌شناس متفق‌اند، لذا تفصیل بیشتر ضرورتی ندارد. ولی صرفاً به منظور تکمیل سخن، به بررسی یک مثال می‌پردازیم.

#### بررسی یک مثال: فرق بین کلمات مترادفِ جید، عنق و رقبه

عَلَامَةُ عَسْكَرِيٍّ در کتاب خود به‌طور گسترده‌ای به بحث لغوی و بلاغی در این زمینه پرداخته و موارد بسیاری را نقد و بررسی نموده است. از جمله در باب تفاوت معانی واژه‌های «رقبه»، «عنق» و «جید»، به معنای عمومی «گردن»، می‌پردازد و تفاوت‌های ظریف آنها را بیان می‌دارد و مبرهن می‌سازد که اگر در آیات قرآن یکی به جای دیگری به کار رود، آن آیه لطافت و تأثیر مفهومی خود را از دست می‌دهد و چه بسا به عبارتی خنده‌دار مبدل شود و نقض غرض صورت گیرد. اما متن عبارت:

«... فان الرقبه والعنق والجيد، مثلا، مصداقاً واحداً غير ان الجيد يتضمن معنى الحسن، و من ثم يقال: (جيد الفتاه) و (جيد الغزال) و لا يقال عند وصف حسنها: ما اجمل عنق الفتاه او ما احسن رقبه الغزال! و الرقبه جزء

۱. الفروق اللغوية، باب‌های ثانی و رابع.

۲. البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، صص ۷۸-۸۶.

من الانسان و قد يتضمن معنى الكل فيقال: عتق رقبه. ولا يقال: اعتق جيدا او عنقا. و يتضمن العنق فى ما يتضمن معنى الطول. و من ثم يقال: طويل العنق و مد عنقه و لا يقال مد رقبه او جيده.»

به طور خلاصه يعنى اينكه هر چند اين سه واژه از نظر مصداق يكسان اند و همه به گردن اشاره مى كنند، ولي تفاوت هاى اساسى نيز با يكديگر دارند. مثلاً واژه «جيد» متضمن مفهوم زيبايى است و براى مثال در مصاديقى نظير گردن آن دختر زيبا و يا آهو به كار مى رود و كلمه «رقبه» متضمن معنای جزئى از (اجزای) انسان است كه بعضاً مفهوم كل نيز مى دهد، در حالى كه واژه «عنق» همراه خود بار معنایی بلندی را دارد.

علامه عسکری سپس در بيان شرح وجوه بلاغی استعمال كلمه «جيد»، درباره همسر ابى لهب در قرآن، چنین مى نگارد:

«... و من ثم ندرک بعض وجوه البلاغة فى قوله تعالى فى ذم ام جميل زوجة ابى لهب: (فى جيدها حبل من مسد). فانه - تعالى - وصفها بانها جعلت فى جيدها - بدلا من القلادة التى تزين جيد الفتاه - حبلا من ليف النخل تحمل به الحطب. اما لالقائها الشوك فى طريق الرسول، او لقيامها بايقاد نار الفتنة بين رسول الله و زوجها ابى لهب عم رسول الله. و لا يصح هنا تبديل لفظ (الجيد) بـ (العنق) او بـ (الرقبه) فانه يفسد بلاغة المعنى فى الكلام، و كذلك يفسد تبديل (الجيد) بـ (العنق) و (الرقبه) جمال الايات ذات الوزن الفنئى، كما يدرك ذلك بلغاء اللغة العربية.»<sup>۱</sup>

#### بررسی مسئله تبديل صفات به يكديگر

در روایات يادشده، مسئله تبديل صفات به يكديگر بکرات مطرح شده

است که با توجه به آنچه گذشت فساد آن نیز کاملاً روشن است. هر صفتی در جمله، لاجرم معنای خاص و در نتیجه تأثیر ویژه خود را دارد. این جمله نزد ادبا معروف است و به عنوان یک اصل اساسی بلاغت بیان می‌شود که: تقیید الحکم بالوصف یشعر بالعلیه. پس تغییر صفات در آیات الهی، جهت حکم و قصد را در آنها تغییر می‌دهد و معنای جدیدی را ایجاد می‌کند.

آیا خنده‌دار نخواهد بود اگر در مقام توبه و انابه به جای آیه «ربنا تقبل منا انک انت التواب الرحیم» که اشاره به مهربانی و توبه‌پذیری خداوند دارد، در مقام عرضه توبه خود به بیان جباریت و انتقام‌گیری ذات باری اشاره کنیم و بگوییم: «ربنا تقبل منا انک انت الجبار ذو انتقام!»؟ آیا کلام دور از بلاغت و حتی دور از عقل سالم نخواهد شد؟

در این باره که هر صفتی معنا و تأثیر خاص خود را دارد، در بین اهل ادب حکایت اصمعی بسیار معروف است و از وی چنین نقل شده است:

«روزی نزد عرب بادیه‌نشینانی خواندم: السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله غفور رحیم.»

عرب گفت: این کلام کیست؟ انانی و مطاعات فریبتی

گفتم: کلام خدا!

اعرابی گفت: این کلام خدا نیست!

پس مجدداً توجه کردم و متوجه خطای خود شدم و آیه را چنین تصحیح

نمودم: «السارق... و الله عزیز حکیم.»

گفت: حالا صحیح شد، این کلام خدا است.

پرسیدم: آیا قرآن می‌خوانی؟

گفت: نه!

پرسیدم: پس از کجا به اشتباه من پی بردی؟

گفت: یا هذا! عز فحکم بقطع، ولو غفر و رحم، لما قطع. (از روی عزت، حکم به قطع دست سارق داد و اگر قرار بود به غفران و رحمت خود اشاره می فرمود، دیگر دستور قطع دست جایی نداشت.)<sup>۱</sup>

باید تأکید کرد که این قاعده اختصاص به زبان عربی و یا قرآن کریم ندارد، بلکه در هر زبانی صادق است. زیرا واقعاً و اصلاً مترادف و تکرار در لفظ نیست و همهٔ مترادفات در واقع با یکدیگر تفاوت معنایی، دیدگاهی و مکانی و شرایط استعمال دارند.

مثلاً تفاوت است بین اینکه به کسی بگویید: تو از جانداران هستی، با آنکه به او بگویید: تو از جانوران هستی! زیرا بار معنایی جاندار و جانور متفاوت است؛ همین طور است تفاوت معنی بشر، آدم و انسان با یکدیگر و نظایر اینها.

البته قرآن با آن ادبیات متعالی، جایگاه ویژهٔ خود را دارد، با ریزه کاری‌های خاص خود که کلمات در آن، با وجود تغییرات، بدقت انتخاب شده است و در آن حتی کلمات عادی نیز با معانی عادی نیستند، چه رسد که حاوی لفظ مکرر یا معنای تکراری باشد، یا اصلاً بتوان در آن وارد کرد. تنها مراجعه‌ای به کتاب‌های وجوه قرآن کافی است تا بسیاری از این قبیل مسائل را روشن سازد.

**مقابلهٔ بسیار شدید پیامبر(ص) با عبدالله بن سعد، مبدل مترادفات**

عبدالله بن سعد، در ابتدای بعثت، از کتاب وحی بود ولی به سبب تبدیل در قرآن، بی آنکه رحمتی را به عذاب و یا عذابی را به رحمت تبدیل کند! پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) او را مهدور الدم شناخت.

۱. همان. (به نقل از: تحفة الاحباب، محدث قمی، ص ۲۰۲).

در کتاب پژوهشی در تاریخ قرآن در این باره آمده که علامه مجلسی دربارهٔ عبداللّه بن سعد بن ابی سرح نقل کرده است:

... از قس (که گویا قس بن ساعده باشد) نقل شده است که آیه «و من اظلم ممن افتری علی اللّٰه کذبا او قال او حی الی ولم یوح الیه شیء و من قال سائل مثل ما انزل اللّٰه» در شأن عبداللّه بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان، نازل گردید. عبداللّه از جمله کسانی بود که وارد مدینه شد و اسلام آورد و چون دارای خط خوشی بود در عداد کتاب وحی قرار گرفت.

سپس مجلسی به نقل از صدوق می نویسد:

... در مورد معاویه امر بر مردم مشتبه شد، چرا که وی را کاتب وحی می شناختند ولی این سمت حاکی از هیچ گونه فضیلتی برای شخص نیست. زیرا معاویه از این لحاظ با عبداللّه بن سعد ابی سرح تفاوتی ندارد، یعنی در عین حال که این دو دارای سمت کتابت وحی بوده اند، از منافقین زمان پیغمبر به شمار می رفتند. چون عبداللّه بن سعد کسی بود که می گفت: «سائل مثل ما انزل اللّٰه». او وحی را تحریف می کرد، به این معنی که پیغمبر (ص) به او می فرمود: بنویس: «واللّٰه غفور رحیم»، ولی او می نوشت: «واللّٰه عزیز حکیم»، و یا پیامبر به وی دستور می داد که بنویسد «واللّٰه عزیز حکیم»، ولی او می نوشت: «واللّٰه علیم حکیم». رسول خدا (ص) چون می دانست عبداللّه سخن او را تحریف می کند، می فرمود: «هو واحد»، یعنی او یکی است و تفاوتی ایجاد نمی کند. لذا عبداللّه به مردم می گفت: محمد نمی داند چه می گوید! او چیزی می گوید و من چیز دیگری می نویسم، ولی در عین حال به من می گوید «هو واحد، هو واحد». اگر گفته او با نوشته من یکی باشد، من هم می توانم همانند آیاتی که خداوند نازل می کند نازل سازم. به همین جهت خداوند متعال پیامبر خود را آگاه ساخت و آیه «و من اظلم ممن افتری...» را در توبیخ عبداللّه نازل گردانید.

آن‌گاه که عبدالله از نزول این آیه نسبت به کار خود آگاهی یافت، متواری شد و پیامبر را هجو می‌کرد. رسول خدا پس از آن فرمود: هر که عبدالله بن سعد را بیابد، اگرچه به پرده کعبه چنگ زده باشد، او را بکشد. یعنی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با چنین فرمانی عبدالله را مهدور الدم ساخت.<sup>۱</sup>

در جهت تأکید موضوع، نقل روایتی از اصول کافی می‌تواند تکان‌دهنده باشد؛ پیامبر دعایی به براء بن عازب آموخت که در آن دعا آمده بود: «و نبیک الذی ارسلت». وی این جمله را به «رسولک الذی ارسلت» تغییر داد، و پیامبر به او فرمود: رسول را به جای نبی مگذار. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اگر درباره دعا این چنین است، چه گونه می‌توان در باب قرآن، که کلام نازل از سوی خدا و سخنی همیشگی و جاوید است، غیر از این عمل کرد؟<sup>۲</sup>

#### رایانه و نظم بی نظیر قرآن در انتخاب کلمات

با آنچه که متخصصان علوم رایانه در باب نظم و توازن کلمات قرآنی و عبارات آن کشف کرده‌اند، عظمت کلام الهی بیش از پیش چهره‌نمایی نموده است که می‌تواند به مثابه خط بطلانی بر اعتقاد به جواز تبدیل مترادفات در این کتاب عظیم تلقی شود.

در اینجا اشاره به برخی موارد از توازن الفاظ و کلمات در قرآن کریم، خالی از لطف نیست:

الدنیا و الاخره / ۱۵ مورد؛

الملائکه و الشیطان / ۸۸ مورد؛

نفع و ضرر / ۸۸ مورد؛

۱. پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۲۰۶. (به نقل از: بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰، چاپ سنگی).

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۰. (نقل شده از: تمهید، ج ۲، ص ۱۱۴).

الحياة و الموت للحق / ۱۴۵ مورد؛

حیا و میتا / ۵ مورد؛

السیئات و الصالحات / ۱۸۰ مورد؛

نفع و ضرر / ۱۰ مورد؛

الصبر و الشدة / ۱۰۳ مورد؛

الهدی و الرحمة / ۷۹ مورد؛

عقل و نور / ۴۹ مورد؛

بعث و صراط / ۴۵ مورد؛

محبة و طاعة / ۸۳ مورد؛

شریعت و روح القدس و محمد(ص) و ملکوت / ۴ مورد؛

اسباط موسی و حواریون عیسی / ۵ مورد؛

جزاء / ۱۱۷ مورد؛ ولی مغفرة / ۳۵۱ مورد (یعنی سه برابر)؛

عسر / ۱۲ مورد؛ و یسر / ۳۶ مورد (یعنی ۳ برابر)؛

شهر / ۱۲ مورد؛ و یوم / ۳۶۵ مورد.

با دیدن این نظم عجیب در قرآن، باید با کلام خود قرآن اعتراف کرد که:

«اللّٰه الذی انزل الكتاب بالحق والمیزان». (شوری/ ۱۷)

آیا با وجود این توازن حیرت‌آور، دیگر جایی برای اظهار نظر در جواز تبدیل

مترادفات باقی می‌ماند؟<sup>۱</sup>

قرآن، مظلوم‌تر از شعر شاعران

آیا تا به حال شنیده و یا دیده شده که متنی ادبی از یک ادیب و یا شعر یک شاعر را افراد به سلیقه خود و تنها با این قید که مثلاً مدح

۱. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۱۵۳.



به ذم و ذم به مدح تبدیل نشود، دستخوش تغییر و تحریف و تعویض کلمات نمایند!

چه بسیار عمرها و سرمایه‌ها که محققان و اندیشمندان برای پیدا کردن نسخه‌های اصلی یک اثر، که تفاوت مختصری با نسخه‌های بدل دارد، صرف می‌کنند تا به نص اصلی متون دست یابند. وقتی که شأن بشر در متون ادبی‌اش چنین است، پس چه‌گونه باید با کلام الهی برخورد نمود؟ چه‌گونه می‌توان به خود اجازه داد کلامی را که در همه ابعادش موزون و متناسب است، به دلخواه تغییر دهیم؟! پیامبری که درباره او آمده است: «انا افصح من نطق بالضاد». چه‌گونه از یک ادیب دیده می‌شود که اجازه تبدیل مترادفات را صادر نماید؟! آن‌هم در کلامی که حتی حروفش نیز موزون و متقارن است.

متأسفانه روایات عجیب تبدیل مترادفات در کتب صحاح آمده است! کتبی که اکثر مسلمین معتقدند تمامی روایاتش صحیح است! روایاتی که در جعلی بودنشان شکی نیست؛ زیرا تا به حال هیچ‌کس نیامده و، به تعبیر مرحوم آیت‌الله العظمی خوئی، به خود اجازه نداده است که سوره یس را چنین بخواند:

«یس و الذکر العظیم! انک لمن الانبیاء! علی طریق سوی! انزال الحمید الکریم! لتخوف قوما ما خوف اسلافهم فهم ساهون!»

هر مسلمانی که بشنود سوره یس چنین خوانده شد حاضر است جان خود را فدا کند و در مقابل این تحریف بایستد. هیچ مسلمانی، قائل به چنان کلماتی را مسلمان نمی‌داند، حتی مسلمانانی که معتقدند تمامی روایات صحاح، صحیح است!

## کتابنامه

- القرآن الکریم. ۱۳۶۹ ه.ش. بنیاد نشر قرآن.
- علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۰۸ ه.ق. نهج البلاغه. مؤسسة النشر الاسلامی.
- آرام، احمد. ۱۳۳۰ ه.ش. لغتهای قرآن مجید. مطبع ابن زیدون بدمشق.
- آل عصفور، محسن. ۱۳۶۸ ه.ش. اتحاف الفقهاء فی تحقیق مسألة اختلاف القراءات و القراء. قم: مکتبه العزیزی.
- آئینه‌وند، صادق. ۱۳۷۲ ه.ش. پژوهشهایی در تاریخ و ادب. تهران: اطلاعات.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. المسند. بیروت: المکتب الاسلامی - دارصادر.
- ابن ماجه، محمد بن یزید. ۱۳۹۵ ه.ق. سنن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث. سنن ابی داود. دار احیاء السنة النبویة.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. ۱۳۰۰ ه.ق. فتح الباری بشرح صحیح الامام ابی عبداللّه محمد بن اسماعیل البخاری. بیروت: بی جا.
- هم او. بی تا. عمدة القاری؛ شرح صحیح البخاری. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- هم او. ۱۴۰۱ ه.ق. صحیح البخاری. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- برازش، علیرضا. ۱۴۰۸ ه.ق. المعجم المفهرس لالفاظ الاصول من الکافی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- هم او. ۱۳۷۳ ه.ش. المعجم المفهرس لالفاظ احادیث الکتب الاربعه (الکافی، من لایحضره الفقیه، التهذیب، الاستبصار). تهران: احیاء کتاب.
- هم او. ۱۳۷۳ ه.ش. المعجم المفهرس لالفاظ احادیث مستدرک الوسائل. قم: انصاریان.
- بلاغی، محمد جواد. بی تا. آلاء الرحمن فی التفسیر القرآن. تهران: مطبعة العرفان.
- ترمذی، محمد بن عیسی. ۱۳۵۷ ه.ق. الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن. ۱۳۶۸ ه.ش. دلائل اعجاز فی القرآن. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

- حجتی، محمدباقر. ۱۳۶۵ ه.ش. اسباب النزول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- هم‌او. ۱۳۷۴ ه.ش. پژوهشی در تاریخ قرآن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حسینی، سیدحسین. ۱۳۷۰ ه.ش. هفده گفتار در علوم قرآنی. تهران: بدر.
- خلیفه، رشاد. ۱۳۶۵ ه.ش. اعجاز قرآن، تحلیل آماری حروف مقطعه. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- خوئی، ابوالقاسم. ۱۳۶۲ ه.ش. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن. قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۶۷ ه.ش. زیر نظر کاظم موسوی بجنوری. (مجلدات مختلف). تهران: انتشارات مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- رامیار، محمود. ۱۳۶۲ ه.ش. تاریخ قرآن. تهران: امیرکبیر.
- زركشى، محمدبن عبدالله. ۱۳۹۱ ه.ق. البرهان فى علوم القرآن. بيروت: دار المعرفة.
- زنجانی، ابو عبدالله. ۱۳۸۷ ه.ق. تاریخ القرآن، کتاب و جیز بیحث عن سیره النبی الاکرم، و القرآن الکریم، و الادوار التى مرتبة من حیث کتابته و جمعه و ترتیبه و ترجمته الی سائر اللغات و مصدر. تهران: صدر.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. ۱۳۷۳ ه.ش. الاتقان فى علوم القرآن. الشریف الرضی، بیدار عزیزى.
- هم‌او. ۱۳۶۲ ه.ش. دائرة المعارف قرآن؛ ترجمه الاتقان فى علوم قرآن. تهران: بنیاد علوم اسلامی.
- هم‌او. ۱۳۶۲ ه.ش. ریشه یابی واژه‌ها در قرآن. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- صالح، صبحی. ۱۳۷۰ ه.ش. فرهنگ نهج البلاغه. تهران: اسلامی.
- هم‌او. ۱۳۶۱ ه.ش. مباحثی در علوم قرآن. تهران: بنیاد علوم اسلامی.
- صدرالدین، علیرضا. ۱۳۶۹ ه.ش. واژه‌شناسی در قرآن. تهران: رسا.
- طباطبائی، محمدحسین. ۱۳۶۱ ه.ش. قرآن در اسلام. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسین. بی تا. ترجمه تفسیر مجمع البیان. تهران: فراهانی.
- هم‌او. ۱۴۰۳ ه.ق. مجمع البیان فى تفسیر القرآن. قم: منشورات مکتبه آیه الله مرعشی النجفی.

- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۷۳ هـ.ق. جامع البیان فی تفسیر القرآن. قاهره: مصطفى البابی الحلبي.
- طوسی، محمد بن حسن. ۱۳۸۳ هـ.ق. التبیان فی التفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عسکری، مرتضی. ۱۴۱۶ هـ.ق. القرآن الکریم و روایات المدرستین. مجمع العلمی الاسلامی.
- عبدالباقی، محمد فؤاد. ۱۳۷۳ هـ.ش. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم. تهران: نشر پرتو.
- فضلی، عبدالهادی. ۱۳۷۳ هـ.ش. مقدمه‌ای بر تاریخ قراءات قرآن کریم. قم: اسوه.
- قرشی بنایی، علی اکبر. ۱۳۶۷ هـ.ش. قاموس قرآن. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۶۴ هـ.ش. اصول کافی. بنیاد رسالت.
- کمالی دزفولی، علی. ۱۳۷۰ هـ.ش. شناخت قرآن. قم: اسوه.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. ۱۹۸۳ م. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مسلم بن حجاج. بی تا. الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم. بیروت: دار المعرفه.
- مصطفوی تبریزی، حسن. ۱۳۶۵ هـ.ش. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ببحث عن الاصل الواحد فی کل کلمة من القرآن و تطبیقه علی موارد استعمالها. طهران: وزارة الارشاد اسلامی، الدائرة العامة للنشر و الاعلام.
- مظلومی، رجبعلی. ۱۳۶۰ هـ.ش. پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی. تهران: نشر آفاق.
- معرفت، محمد هادی. ۱۳۷۱ هـ.ش. آموزش علوم قرآن. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- النسائی، احمد بن علی. ۱۳۴۸ هـ.ق. سنن النسائی. بیروت: دار الفکر.
- نوفل، عبدالرزاق. ۱۳۶۲ هـ.ش. اعجاز عددی در قرآن کریم. تهران: نشر ناشر.